

جایگاه جمله‌واره در زبان فارسی و تطبیق و همسانی آن با زبان عربی

۱- علی ابوالحسنی*، ۲- محمود بشیری**

۱- استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور، تهران، ایران

۲- دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۵/۲۶؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۶/۰۳)

چکیده

با توجه به اهمیت پژوهش‌های مبتنی بر مقایسه زبان‌های مختلف و تأثیر آن در کشف حلقه‌های ارتباطی زبان و نیز رشد فکری و فرهنگی کاربران آن، پژوهش حاضر با اتخاذ روش تحلیلی و تقابلی، مباحث جمله تابع در زبان فارسی و مقابله و شیوه بیان آن در زبان عربی را بررسی کرده است و آنگاه از منظر دستور تطبیقی به بیان جایگاه جمله تابع در زبان فارسی و مقایسه شیوه بیان آن در زبان عربی پرداخته است تا بدین وسیله، چگونگی بیان و نقش جملات تابع در زبان فارسی و معادل آن در زبان عربی و نیز وجوه افتراق و اشتراک، به‌ویژه در ترجمه دو زبان آشکار شود. دستاوردهای مقاله حاضر آن است که نوع بیان جمله تابع در زبان فارسی و عربی با وجود شباهت‌های چشمگیر، اختلافاتی نیز دارند، به گونه‌ای که جمله‌واره تابع در زبان فارسی با همان شیوه بیان در زبان عربی از منظر دستورپژوهان زبان فارسی و نحوین زبان عربی با دو نام مختلف بیان می‌شود. نتیجه مطالب این پژوهش، در ترجمه متون عربی به فارسی یا برعکس می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد.

واژگان کلیدی: جمله‌واره تابع، زبان فارسی، زبان عربی، نقش، همسانی.

* E-mail: Aliabolhasani50@gmail.com (نویسنده مسئول)

** E-mail: zrpbashiri2001@yahoo.com

مقدمه

هیچ زبانی نمی‌تواند از قواعد، نظام و اصول برکنار باشد. زبان‌های زنده دنیا دستور و قواعد خاص خود را دارند و بسته به ریشه و اصل آن‌ها عموماً وجه مشترک نیز دارند و این وجه اشتراک دلیل بر تأثیر و تأثر زبان‌ها از یکدیگر نیستند. این نکته هم پذیرفتنی است که زبان‌هایی که از یک ریشه منشعب شده باشند، متشابهات آن‌ها بیشتر است. در عین حال، وقتی صحبت از مقوله‌های دستوری یا نظام هر زبانی به میان می‌آید، همه زبان‌ها صرف نظر از وابستگی آن‌ها، مثلاً بازبستگی به خانواده «هند و اروپایی» یا «سامی» بودن، اشتراکات فراوانی با یکدیگر پیدا می‌کنند؛ چراکه در مباحث و مقولات دستوری، مبنای کار، قواعد و اصول شناخته‌شده‌ای است که دستگاه و ساختمان زبان بر محور و مدار آن حرکت می‌کند. در نتیجه، امکان پیدا کردن وجوه مشترک فراوان عملیاتی تر می‌شود، ضمن اینکه تفاوت‌های بسیاری نیز وجود دارد. با این حال، نظر به قرابت خاصی که میان قواعد زبان فارسی با نحو عربی بدون در نظر گرفتن علل آن وجود دارد و نیز به دلیل اهمیت پژوهش مبتنی بر مقایسه دستور زبان‌های مختلف، به‌ویژه دستور زبان فارسی و نحو عربی و نقش بسزایی که در میزان اثرپذیری زبان‌ها از یکدیگر دارد، در این پژوهش، به منظور رفع مشکلات، تسهیل در یادگیری و بهره‌مندی از آن در ترجمه سعی شده تا جایگاه جمله‌واره تابع در ساختمان جمله مرکب زبان فارسی و شیوه کاربرد این ساختار در زبان عربی بررسی، واکاوی، تحلیل و مقایسه شود.

پیشینه پژوهش

به‌رغم اهمیت جمله‌واره تابع و نقش آن در جمله مرکب، و مقایسه آن در ساختمان جملات عربی، هنوز تحقیق جامع، مستقل و منسجمی در این زمینه صورت نگرفته است و مباحث مربوط به آن به صورت پراکنده در کتب دستور زبان فارسی و کتاب‌های صرف و نحو عربی یافت می‌شود. شایسته ذکر است که مقالاتی تا حدودی شبیه موضوع مذکور در مجلات چاپ شده است؛ از جمله: ۱- «بدل و عطف بیان در فارسی و عربی از زاویه دستور تطبیقی» از ناصر محسنی‌نیا و آرزو پوریزدان‌پناه کرمانی، که در مجله مطالعات زبانی بلاغی

(۱۳۸۹، شماره ۱) چاپ شده است. ۲- «بررسی تطبیقی تعجب در دستور زبان فارسی و عربی» از بتول قراخانی که در نشریه نامه پارسی (۱۳۸۷، ش ۴۶ و ۴۷) چاپ شده است. ۳- «انتهای غایت» در معانی حروف جرّ عربی و حروف اضافه فارسی» از محمدرضا ابن‌الرسول و سمیه کاظمی نجف‌آبادی که در نشریه شعرپژوهی (۱۳۹۰، ش ۹) چاپ شده است. ۴- «تعلیل در معانی حروف جرّ عربی و حروف اضافه فارسی» از سید محمدرضا ابن‌الرسول و سمیه کاظمی نجف‌آبادی که در نشریه فنون ادبی (۱۳۹۱، ش ۶) چاپ شده است. ۵- «حرف شرط "اگر" در دستور زبان فارسی و معادل‌های آن در زبان عربی» از سمیه کاظمی نجف‌آبادی و دیگران که در نشریه فنون ادبی (۱۳۹۵، ش ۱/ پیاپی ۱۴) چاپ شده است.

۱. تعریف جمله

در کتب دستور زبان فارسی، تعریف‌هایی مختلف برای جمله ارائه شده است؛ مانند: «جمله صورتی است از زبان که آهنگی خاص، درنگی پایانی و معنایی کامل داشته باشد و در ساختمان صورت زبانی وسیع‌تری به کار نرود» (فرشیدورد، ۱۳۸۴: ۱۱). زبان‌شناسان ساختگرایی مانند هاکت (Hockett) و بلومفیلد (Blomfield) جمله را چنین تعریف کرده‌اند: «جمله، صورتی است از زبان که در ساختمان صورت زبانی دیگری به کار نمی‌رود، در حالی که ممکن است صورت‌های زبانی دیگری در ساختمان آن به کار رفته باشد» (همان: ۱۱۰).

۲. اقسام جمله در فارسی

جمله را از جهات گوناگون می‌توان تقسیم‌بندی کرد، اما تقسیم‌بندی انواع و اقسام آن از حیطة بحث ما خارج است و در کتب دستور زبان فارسی آمده است. اما آنچه با موضوع بحث ما در این مقاله به کار می‌آید، تقسیم جمله از حیث عناصر تشکیل‌دهنده آن است که می‌توان آن را به جمله ساده و جمله مرکب تقسیم کرد.

۱-۲. جمله ساده

«آن است که در آن جمله‌واره (نیمه‌جمله یا جمله کوچک) نباشد و فقط یک مسند یا یک فعل داشته باشد؛ مثل: "هوشنگ رفت" و "پاینده ایران". جمله بسیط را جمله آزاد، جمله مادر، جمله مستقل، جمله کامل، جمله ساده مستقل، بند مستقل نیز نام نهاده‌اند» (مهیار، ۱۳۷۶: ۷۹).

۲-۲. جمله مرکب

«جمله مرکب یا جمله بزرگ آن است که در داخل آن، جمله‌واره باشد و بیش از یک مسند یا یک فعل داشته باشد و در آن، حروف ربط، گروه‌های ربطی، عناصر و ادوات دستوری دیگری به کار رفته باشد؛ حروف و عناصری از قبیل: و، یا، نه...نه، هم...هم، اگر، که، چون، زیرا، اگرچه و غیره. مثال: "اگر تو بیایی، من هم می‌آیم" و "هوشنگ رفت و فرهاد آمد"» (فرشیدورد، ۱۳۸۴: ۱۱۹).

در ساختمان جملات مرکب زبان فارسی، گاهی چند رخداد که دنبال هم یا هم‌زمان رخ داده‌اند، با دو یا چند جمله مستقل پیایی بیان می‌شوند؛ مثل: «او تلاش کرد. سرانجام موفق شد». گاهی چنین جملاتی با پیوند همپایگی به هم پیوند می‌یابند؛ مثل: «او تلاش کرد و سرانجام موفق شد». ولی گاهی می‌خواهیم برسانیم که مفهوم یکی از این دو جمله، دلیل یا نتیجه یا نماینده زمان یا مکان رخ دادن مفهوم جمله دیگر است. برای این منظور، آن دو جمله را به کمک کلمه‌ای مناسب تبدیل به یک جمله مرکب می‌کنیم؛ مثال: «چون او بسیار تلاش کرد، سرانجام موفق شد» (ارژنگ، ۱۳۸۱: ۱۸۸).

با این توضیح، جمله مرکب به دو قسم همپایه و وابسته تقسیم می‌شود. در ساختمان جمله مرکب وابستگی، جمله تابع یا پیرو، قبل، بعد یا در میان جمله پایه می‌آید و پس از اعمال گشتار به صورت مصدر یا گروه مصدری، صفت یا گروه وصفی درمی‌آید (و آن به ساختار جمله مرکب بستگی دارد) و به جزئی از اجزای جمله پایه تبدیل می‌شود؛ به عبارت دیگر، جمله‌واره پیرو یا تابع از نظر ژرف‌ساخت در حکم یکی از کلمات یا

گروه‌های داخل جمله پایه است. بدین ترتیب، جمله مرگب به جمله ساده مبدل می‌شود و جایگاه نحوی جمله مؤول با توجه به نوع حرف وابستگی، متغیر و متفاوت خواهد بود.

۳. جمله در زبان عربی

برای جمله در زبان عربی نیز همچون زبان فارسی تعریف‌های متعددی ارائه شده‌است. ما در اینجا برای پرهیز از اطناب به یک تعریف بسنده می‌کنیم: «جمله، ترکیبی از چند کلمه است که اسنادی را بیان کند، با این تفاوت که اگر متشکل از فعل و فاعل باشد، جمله فعلیه و چنانچه مرگب از مبتدا و خبر باشد، جمله اسمیه نامیده می‌شود» (حسینی، ۱۳۸۹: ۱۳).

۳-۱. جایگاه جمله و اعراب در زبان عربی

در زبان عربی، اعراب برخلاف زبان فارسی نقش مهمی دارد؛ به عبارتی، یکی از اصولی که در جمله عربی اهمیت دارد، اعراب است و اعراب در اصل، ویژه مفرد است و بر طبق این اصل، جمله به دور از اعراب است و اگر برای جمله اعراب در نظر گرفته شود، در حقیقت، تأویل‌پذیر به مفرد است. از این رو، جمله‌ای که قابلیت آن را داشته باشد که جانشین مفرد شود و به جای آن به کار رود، آن جمله محلی از اعراب دارد. بنابراین، هدف از تأویل جمله، در نظر گرفتن اعرابی محلی برای آن و تعیین جایگاه جمله در کلام و ارتباط آن با قبل و بعد است. با این توضیح، جمله به اعتبار محل اعراب، بر دو قسم زیر است:

الف) جمله‌هایی که محلی از اعراب ندارند و عبارتند از: «۱- جمله ابتدائیه یا استینافیه. ۲- جمله معترضه. ۳- جمله مفسره. ۴- جمله صله. ۵- جمله جواب قسم. ۶- جمله‌ای که جواب برای شرط جازم واقع شود و مقرون به «فاء» یا «إِذَا»ی فجائیه نباشد و یا اینکه ادات شرط، جازم فعل نباشد. ۷- تابع جمله‌ای که جمله متبوع بدون اعراب است.

ب) جمله‌هایی که محلی از اعراب دارند؛ عبارتند از: «۱- جمله‌ای که خبر واقع می‌شود. ۲- جمله‌ای که حال واقع می‌شود. ۳- جمله‌ای که مفعول به قرار می‌گیرد. ۴- جمله‌ای که مضاف‌الیه واقع می‌شود. ۵- جمله‌ای که تابع مفرد است. ۶- جمله‌ی تابع، مشروط به اینکه جمله‌ی متبوعش، محلی از اعراب داشته باشد. ۷- جمله‌ای که جزای شرط است، در صورتی محلاً مجزوم خواهد بود که ادات شرط آن از ادوات جازمه باشد و جزای شرط هم با فای جزائیه یا با «إذا»ی فجائیه همراه باشد (ر.ک؛ شرتونی، ۱۳۸۹: ۴۷۴).

آن جملاتی که با جملات مرکب وابستگی در زبان فارسی بیشتر قابل تطبیق هستند، همین جملاتی هستند که محلی از اعراب دارند و در موارد نادر، جملاتی که محلی از اعراب ندارند؛ مثل: جمله‌ی صله نیز قابل تطبیق هستند. در ادامه، نظر بر این است که جمله‌واره‌هایی در زبان فارسی بررسی شوند که اولاً مؤول به مفرد گردند و نقشی را به عنوان سازه‌ای در جمله پایه ایفا نمایند. ثانیاً معادل و همسانی در زبان و نحو عربی داشته باشند.

۲-۳. جمله‌واره پیرو در معنی نتیجه

جمله‌واره پیرو در معنی نتیجه، حاصل فعل جمله پایه را بیان می‌کند؛ یعنی در صورت واقع نشدن کنش در جمله پایه، واکنش در جمله پیرو اتفاق نمی‌افتد؛ مثال: «فریدون زحمت کشید تا به این درجه بزرگ رسید» (یعنی؛ به درجه بزرگ رسیدن فریدون، نتیجه زحمت کشیدنش است).

جمله نتیجه‌ای با پیوندهایی چون: «تا، که، تا آنکه، تا جایی که، چنان... که» و نظایر آنها آغاز می‌شود؛ نمونه دیگر: «فریدون کوشش کرد که در امتحان موفق شد» (اگر کوشش نمی‌کرد، موفق نمی‌شد، یا نتیجه کوشش فریدون، موفقیت او در امتحان شد). نکته شایسته ذکر اینکه «تا» علاوه بر معانی متعدّد و مختلفی که دارد، یکی از معانی آن، «بیان نتیجه» است. معادل چنین جمله‌ای در زبان عربی به اشکال زیر بیان می‌شود:

الف) فعل مضارع هنگامی که در جواب امر، نهی، نفی و عرض بیاید، ممکن است به وسیله «إِنَّ» شرطیه مقدر مجزوم شود. در چنین ساختاری، جمله جواب، نتیجه جمله شرط واقع می‌شود.

ب) فعل مضارع مجزوم در جواب امر؛ مثال: ﴿فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ﴾ (البقره ۱۵۲) [= إِنَّ تَذْكُرْنِي أَذْكُرْكُمْ] (پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم).

ج) فعل مضارع در جواب نهی؛ مثال: «لَا تُمَارِ فَيَذْهَبَ بِهَاءِ كَ» [= إِنَّ تُمَارِ فَيَذْهَبَ بِهَاءِ كَ...] (ستیزه جویی در گفتار مکن که ارزش و مقام تو از میان می‌رود).

د) فعل مضارع در جواب نفی؛ مثال: «لَا أَسْأَلُكَ فَتَحْرِمْنِي» [= إِنَّ أَسْأَلُكَ...] (من از تو چیزی درخواست نمی‌کنم که مرا محروم کنی).

ه) فعل مضارع در جواب عرض؛ مثال: «أَلَا تَنْزِلُ بِنَا تُصِيبُ خَيْراً مِنَّا» [= إِنَّ تَنْزِلُ بِنَا تُصِيبُ...] (چرا مهمان ما نمی‌شوی تا از ما خیر و برکت یابی؟!).

بنابراین، چنین جملاتی در زبان فارسی، همچون جمله‌واره‌های پیرو در معنی نتیجه ترجمه می‌شود.

۳-۳. جمله‌واره پیرو در معنی تداوم

جمله‌واره پیرو، تداوم را می‌رساند. در چنین حالتی، بر سر جمله پیرو حروف پیوند «تا، تا وقتی که، تا زمانی که، مادامی که»، و نظایر آنها می‌آید؛ مثال:

- تا (مادامی که، تا وقتی که، تا زمانی که) آنجا بودم، او را می‌دیدم.

«تا ز میخانه و می نام و نشان خواهد بود سر ما خاک ره پیر مغان خواهد بود»

(حافظ شیرازی، ۱۳۷۲: ۲۷۸).

«هر که را با خط سبزت سر سودا باشد پای از این دایره بیرون ننهد تا باشد»

(همان: ۲۱۳).

معادل آن در ساختار زبان عربی، «ما»ی مصدری زمانیه است؛ مثال: ﴿وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ﴾ (المائدة / ۱۱۷)؛ یعنی «مُدَّة دَوَامِي فِيهِمْ: مادام که در میان آنان بودم، بر آنان شاهد و ناظر بودم» [«ما»ی مصدری زمانیه و منصوب، بنا بر ظرف بودن و عامل آن: «شهِيداً»].

۳-۴. جمله‌وارهٔ پیرو در نقش بدل

«جمله‌های پیرو هرگاه در حکم بدل بخشی از جملهٔ پایه باشند، جملهٔ پیرو بدلی نامیده می‌شود» (مهیار، ۱۳۷۶: ۸۱)؛ مثال: «آن روز که جمعه بود، کجا بودی؟»: در تأویل «آن روز، جمعه، کجا بودی؟». فرشیدورد این نوع بدل را «بدل معنوی» در مقابل «بدل لفظی» نام نهاده است و مهم‌ترین اقسام بدل معنوی را آن‌هایی می‌داند که جمله‌واره هستند؛ مانند: «من که فریدونم، اورا دیدم» (فرشیدورد، ۱۳۸۴: ۳۵۸). معادل جمله‌وارهٔ پیرو بدلی در عربی، از مقولهٔ بدل خارج شده، در مبحث مفعول‌به از باب اختصاص جای طرح پیدا می‌کند (ر.ک؛ محسنی‌نیا، ۱۳۸۹: ۱۰۹):

○ مثال ۱: «أنا، فریدون، أقول هكذا».

«فریدون» در این جمله، نقش مفعول‌به از باب اختصاص دارد، اما در ترجمهٔ «من، فریدون، چنین می‌گویم»، نقش بدل را ایفا می‌کند.

۳-۵. جمله‌وارهٔ پیرو قیدی

۳-۵-۱. جمله‌وارهٔ پیرو در نقش قید حالت

جملهٔ تابع به کمک وابسته‌سازهایی، همچون «که، چون که، در حالی که، با وجود اینکه، با آنکه و...» به جملهٔ پایه وابسته می‌شود و جملهٔ پایه را به قید حالت وابسته می‌سازد: ○ مثال ۱: «او در حالی که نشسته بود، نماز می‌خواند»؛ در تأویل «او نشسته، نماز می‌خواند».

○ مثال ۲:

«دریغاً! که بی مابسی روزگار بروید گل و بشکفد نوبهار
 بسی تیر و دی‌ماه و اردیبهشت برآید، که ما خاک باشیم و خشت»
 (سعدی شیرازی، ۱۳۸۹: ۱۸۶).

معادل چنین ساختاری در زبان عربی، «حال» است که به انواعی چون «مفرد، شبه‌جمله و جمله» تقسیم می‌شود. مثال‌های زیر بیانگر انواع آن هستند:

○ ﴿لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى﴾ در حال مستی به نماز نزدیک نشوید ﴿(النساء/۴۳)﴾.

○ ﴿إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ﴾ بگو من فرمان یافته‌ام که خداوند را در حالی که دینم را برای او پاک و پیراسته می‌دارم، بپرستم ﴿(الزمر/ ۱۱)﴾؛ تقدیر آن: ﴿إِنِّي أُخْلِصُ الدِّينَ لَهُ﴾.

خلاصه اینکه در زبان عربی، «حال» چه مفرد باشد، چه شبه‌جمله و چه جمله، در زبان فارسی به صورت «قید حالت یا چگونگی» ترجمه می‌شود.

۳-۵-۲. جمله‌وارهٔ پیرو در نقش قید زمان

گاه در ساختار جملهٔ مرکب، وابسته‌سازهای مرکب قیدی، مانند «وقتی که، زمانی که، هنگامی که، موقعی که، روزی که، قبل از اینکه، بعد از اینکه و...»، بر سر جمله‌وارهٔ پیرو می‌آیند و جمله‌وارهٔ پیرو تأویل به مصدر می‌شود و جایگاه نحوی مضاف‌إلیه را برای آن وابسته‌سازها ایفا می‌کند و آن وابسته‌ساز و جملهٔ پیرو مؤول، مجموعاً نقش قید زمان را در جملهٔ پایه بر عهده می‌گیرد:

○ مثال ۱: «وقتی که آمدی، نبودم»؛ در تأویل «وقت آمدنت، نبودم».

○ مثال ۲: «زمانی که آمد، کار از کار گذشته بود»؛ در تأویل «زمان آمدنش، کار از کار گذشته بود».

معادل چنین ساختاری در زبان عربی، با ظروفی چون «إِذَا، يَوْم، لَمَّا، حَيْثُ، بَعْد، قَبْل و...» می‌آید و در نحو عربی، اینها از اسامی دائم‌الإضافة محسوب می‌شوند و جمله بعدشان، مضاف‌إلیه در محل جر است:

○ مثال ۱: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ: ای مؤمنان! چون برای نماز در روز جمعه بانگ (اذان) در داده شود، به سوی یادکرد خداوند بشتابید﴾ (الجمعه / ۹).

در این آیه شریفه، جمله «نُودِيَ لِلصَّلَاةِ» مؤول به مصدر، مضاف‌إلیه و محلاً مجرور است.

○ مثال ۲: ﴿فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ: چون آنچه [از پیش] می‌شناختند، به نزدشان آمد، آن را انکار کردند﴾ (البقره / ۸۹).

در این آیه نیز «لَمَّا» ظرف و جمله «جَاءَهُمْ»، مضاف‌إلیه در محل جر است.

این نکته شایسته ذکر است که این ظروف زمانی که بر جمله اضافه می‌شوند، در ترجمه به زبان فارسی، معادل و همسان جملات مرکبی است که جمله پیرو در تأویل، جایگاه قید را در جمله پایه ایفا می‌کند.

۶-۳. جمله‌واره پیرو شرطی

جمله پیرو شرطی به جمله‌ای گفته می‌شود که با یکی از حروف وابسته‌ساز، مانند «اگر» به معنای شرط، یا با حروف هم‌معنای آن می‌آید. در این صورت، به آن، جمله شرط و به جمله پایه، جواب یا جزای شرط گفته می‌شود؛ مثال: «اگر درس می‌خواند، موفق می‌شد». البته گاه حرف شرط می‌تواند حذف شود و «تکیه» جای آن را بگیرد؛ مثال: «درس بخواند، موفق می‌شود». در زبان عربی جملاتی که با این ساختار همخوانی داشته باشد، جملاتی است که با ادات شرطی مثل «إِنْ، كَو، كَوَلَا، إِذَا، و...» بیان می‌شود.

از حیث نقش نحوی، جمله شرط دو حالت دارد: یکی اینکه مؤول به مصدر یا گروه اسمی می‌شود و نقش قید را در جمله پایه ایفا می‌کند؛ مثال فوق: «در صورت درس خواندن، موفق می‌شود». دوم اینکه جمله شرط مؤول به مصدر یا گروه اسمی شده، نقش نهاد را در جمله پایه ایفا می‌کند؛ مثال: «اگر با او مدارا کند، به سودش است» که در تأویل جمله زیر می‌آید: «مدارا کردن با او، به سودش است». معادل و همسان صورت اخیر در زبان عربی، با «لو + أن» بر سر جمله اسمیه می‌آید؛ مثال: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ﴾ و اگر آنان صبر می‌کردند تا آنگاه که تو بر ایشان بیرون آیی، بی‌شک برایشان بهتر بود ﴿(الحجرات / ۵):

«در این حال، مقام نحوی "لو" با صله اش مرفوع است: به عنوان مبتدا بودن [بنا بر قول سیبویه و اغلب بصریون]، یا به عنوان فاعل برای فعل مقدر [بنا بر نظر میرد، زجاج و کوفیون]. تقدیر فرض اول چنین است: لَوْ صَبَرُوهُمْ ثَابِتٌ حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ. تقدیر و فرض دوم هم چنین است: لَوْ ثَبَّتَ صَبْرُهُمْ حَتَّى...» (الدرویش، ۱۴۱۵ق، ج ۹: ۲۶۰).

مفاهیم جمله‌واره پیرو شرطی، به ممکن الوقوع و غیر ممکن الوقوع تقسیم می‌شود.

۳-۱. جمله شرطی ممکن الوقوع

در این حال، فعل شرط امری را بیان می‌کند که زمان وقوع فعل شرط به سر نیامده است و احتمال وقوع آن از میان نرفته است. وقوع یافتن یا نیافتن فعل شرط، موجب وقوع یافتن یا نیافتن فعل پایه می‌شود و یا جمله پایه نتیجه فعل شرط را بیان می‌کند؛ مثال: «اگر امروز هوا خوب باشد، به مسافرت می‌رویم». معادل آن در زبان عربی، حرف شرط «إن» است: ﴿إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا﴾ اگر از خداوند پروا کنید، برای شما [پدیده‌ای] جداکننده حق از باطل پدید آورد ﴿(الأنفال / ۲۹).

«إن» معمولاً دو جمله در پی دارد که یکی شرط و دیگری جواب شرط است و افعال آن به چهار شکل «هر دو مضارع»، «هر دو ماضی»، «یکی مضارع و دیگری ماضی» یا

برعکس می‌آید و چنانچه فعل، ماضی باشد، متضمن معنای آینده است (ر.ک؛ رادمنش، ۱۳۹۰: ۱۲۹).

○ مثال ۱: ﴿إِنْ لَا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ: اگر او [پیامبر] را یاری ندهید، [بدانید که] خداوند او را هنگامی که کافران آواره‌اش ساختند، یاری داد﴾ (التوبه/۴۰).

○ مثال ۲: ﴿إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ: اگر نیکی کنید، در حق خویش نیکی کرده‌اید﴾ (الإسراء/۷).

در ساختمان جملات فارسی، فعل شرط و جواب آن هم می‌تواند ماضی باشد، هم مضارع و هم مستقبل:

○ مثال ۱: «اگر کار کردی، مزدت را گرفتی».

○ مثال ۲: «اگر کار کنی، مزدت را می‌گیری».

○ مثال ۳: «در صورتی که غیبت کنند، از کار اخراج خواهند شد».

۲-۶-۳. جمله شرطی غیر ممکن الوقوع

گاهی فعل شرط امری را بیان می‌کند که وقوع آن محال است و یا زمان فعل شرط که در جمله‌های شرطی بیان شده، سر آمده باشد و در نتیجه، امکان وقوع جواب شرط منتفی است. در چنین ساختاری، زمان افعال به اشکال زیر می‌آید:

□ «ماضی استمراری + ماضی استمراری»؛ مثال: «اگر صبر می‌کردم، به نتیجه مطلوب می‌رسیدم».

□ «ماضی بعید + ماضی استمراری»؛ مثال: «اگر دکتر رفته بودم، زودتر خوب می‌شدم».

□ «ماضی استمراری + ماضی بعید»؛ مثال: «اگر درس می‌خواند، یک پزشک حاذق شده بود».

معادل چنین ساختاری در زبان عربی، با «لَو» یا «لَوْلَا» می‌آید. «لَو» به عنوان حرف شرط، اختصاص به ماضی دارد (اگرچه ممکن است داخل بر مضارع گردد)؛ یعنی بر سَرِ فعلی می‌آید که در لفظ یا معنی، ماضی است و امتناع وقوع فعلی را به سبب وجود فعل دیگر افاده می‌کند (برعکس «إِنْ» شرطیه که امکان وقوع فعل را می‌رساند) (ر.ک؛ رادمنش، ۱۳۹۰: ۱۳۱):

○ مثال ۱: ﴿وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً﴾ و اگر خداوند می‌خواست، شما را امت یگانه‌ای قرار می‌داد ﴿(المائدة/۴۸)﴾.

○ مثال ۲: برای فعل آینده که در لفظ، مستقبل است، ولی در معنی، ماضی است: ﴿وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُقُونَ﴾ و اگر می‌خواستیم، به جای شما فرشتگانی روی زمین پدید می‌آوردیم که جانشین شوند ﴿(الزخرف/۶۰)﴾.

«لَو» گاهی اختصاص به مستقبل می‌یابد و به معنی «إِنْ» شرطیه است. بنابراین، امتناع وقوع فعل را نمی‌رساند، بلکه فقط برای ربط جواب شرط به شرط است (ر.ک؛ همان: ۱۳۱). اما «لَوْلَا» امتناع موضوعی را به سبب وجود غیر آن افاده می‌کند و غالباً بر مبتدا و خبر داخل می‌شود و نیز خبر آن در صورتی که از افعال عموم باشد (مثل: وجود و حصول)، حذف می‌شود (ر.ک؛ رادمنش، ۱۳۹۰: ۱۳۴): ﴿لَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ﴾ و اگر خداوند بعضی از مردم را به دست بعضی دیگر دفع نکند، زمین تباه می‌شود ﴿(البقره/۲۵۱)﴾.

«لَوْلَا» حرف امتناع الوجود، متضمن معنی شرط، و دفع؛ مبتدا و خبر آن، محذوف، و تقدیر آن موجود. لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ؛ لَ: لام واقعه در جواب لَوْلَا و جمله «فسدت الأرض» جواب شرط غیر جازم و محلی از اعراب ندارد و تقدیر آن چنین است: إمتنع فساد الأرض لوجود دفع الله للناس بعضهم ببعض «(الدرویش، ۱۴۱۵ق، ج ۱: ۳۷۴)».

۷-۳. جمله‌وارهٔ پیرو تعلیلی و غایی

جملهٔ پیرو تعلیلی یا سببی و غایی، به جمله‌هایی گفته می‌شود که علت و سبب یا هدف وقوع جملهٔ پایه را نشان می‌دهند و به تأویل مصدر می‌رود و با وابستهٔ خود نقش قید را ایفا می‌کند و وابسته‌سازهای آن عبارتند: «تا، چون، که (تعلیل)، چه (تعلیل)، زیرا که، از آن جهت که، برای اینکه، به منظور اینکه و...». شایستهٔ ذکر است که جمله‌های تابع وقتی بیانگر علت هستند که حروف مذکور معنای علت را برسانند.

○ مثال ۱: «او را زدم، برای اینکه بی‌ادبی کرد» (او را به سبب بی‌ادبی کردنش زدم).

○ مثال ۲: «او را زدم، تا ادب شود» (او را به سبب ادب شدنش زدم).

همان گونه که از مثال‌های فوق برمی‌آید، جملهٔ تابع بیانگر دو مفهوم است:

۱- وقوع فعل پایه به دلیل وقوع فعل پیرو انجام می‌گیرد (مثال ۱).

۲- وقوع فعل پایه به هدف تحقق فعل پیرو انجام می‌گیرد (مثال ۲).

در مفهوم نخست، جملهٔ تابع به همراه وابسته‌ساز، نقش قید علت را ایفا می‌کند و در مفهوم دوم، جملهٔ تابع به همراه وابسته‌ساز، نقش قید غایت را ایفا می‌کند. معادل چنین ساختاری در زبان عربی به اشکال زیر می‌آید:

۱- در زبان عربی، از اسلوب مذکور به عنوان «تعلیل حصولی» و «تعلیل تحصیلی» یاد می‌شود. تعلیل حصولی، مثل: «عَاقِبَتُهُ لِإِسَاءَتِهِ إِلَى فُلَانٍ» که نمایانگر سبب و علت انجام فعل است و «إِسَاءَةٌ» قبل از فعل «عَاقِبَ» موجود بوده است و در واقع، همین خود سبب و عاملی در وقوع فعل «عاقب» شده است. تعلیل تحصیلی مانند: «جِئْتُ لِإِطْلَاعٍ» که نمایانگر هدف و مقصودی است که فعل به سبب آن انجام می‌شود. در عبارت دوم، «اطلاع یافتن» قبل از «آمدن» یا در اثنای آن به وجود نیامده است و بعد از «آمدن»، اطلاع و آگاهی حاصل می‌شود. بنابراین، سبب آمدن، به دست آوردن اطلاع است که غالباً با لام جر بیان می‌شود (ر. ک؛ ابن‌الرسول، ۱۳۹۱: ۳۲-۳۳).

لام جر می‌تواند به واسطه «أن» مصدری مقلد بر سر فعل مضارع درآید (= تعلیل تحصیلی)؛ مثال: «جِئْتُ لِأَتَعَلَّمَ» (= لِتَعْلِيمٍ). یا به کمک «أن» بر سر جمله اسمیه درآید و در ظاهر بین دو جمله ارتباط برقرار کند که در واقع، جمله اسمیه به تأویل مصدر می‌رود (= تعلیل حصولی): «تُبُّ، لِأَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ».

۲- جمله‌ای که با حرف جر «ب» (بای سببی) یا «من» بیان می‌شود و از نوع تعلیل حصولی است:

○ مثال ۱: ﴿يَا قَوْمِ إِنِّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلِ: أَي قَوْمِ مَنْ! شَمَا بَا گوساله پرستی بر خودتان ستم کرده‌اید﴾ (البقره / ۵۴): «بِاتِّخَاذِ» جار و مجرور و متعلق به «ظَلَمْتُمْ» و «الْبَاء» برای سبب است؛ یعنی «بِسَبَبِ اتِّخَاذِكُمْ».

○ مثال ۲: «قَتَلَهُ مِنْ إِمْلَاقٍ: قَتَلَ بِسَبَبِ إِمْلَاقٍ صَوْرَتِ گَرَفْتِ».

۳- در نوعی دیگر که معادل جمله تابع تعلیلی زبان فارسی است، کاف به معنای تعلیل است که همراه با «ما» مصدری است؛ مثال: ﴿وَأَذْكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ: و يَادش كُنِيد كَه شَمَا رَا فَرَا رَاه آوَرْد﴾ (البقره / ۱۹۸): «لِإِهْدَائِيهِ»: «الْبِتَّة» برای معنای تعلیلی کاف، سه دیدگاه وجود دارد: نخست اینکه تعلیل "کاف" در صورتی جایز است که بعد از آن مای کافه قرار گیرد؛ مثال: «كَمَا أَنَّهُ لَا يَعْلَمُ فَتَجَاوَزَ اللَّهُ عَنْهُ: بَدَان دَلِيل كَه نَمِي دَانْد، خَدَاوَنْد مَتَعَال اُو رَا بَخَشِيد».

دوم آنکه یکی از معانی «کاف»، تعلیل است؛ خواه بعد از آن مای زائد و غیرزائد باشد؛ مثال: ﴿وَأَذْكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ﴾ (البقره / ۱۹۸). بعد از کاف، مای مصدری غیرزائد قرار گرفته است. خواه بعد از آن، کلمه «ما» نباشد؛ مثال: ﴿وَيَكَاَنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ: وَه كَه كَافِرَان رَسْتِكَار نَمِي شَوْنْد﴾ (القصص / ۸۲)؛ یعنی: «أَعْجَبُ لِعَدَمِ فَلَا حِيْهُم».

سوم اینکه «کاف» در معنی تعلیل استعمال نمی‌شود و اکثر نحوایان بر این نظرند (ر.ک؛ ابن‌الرسول، ۱۳۹۱: ۳۷).

۴- اسلوب دیگری برای بیان تعلیل در زبان عربی وجود دارد و آن مفعول‌له یا لأجله است که معادل آن در فارسی، هم بیانگر علت وقوع فعل است (= تعلیل حصولی)؛ مانند:

«لَمْ يَذْهَبْ إِلَى الْمَدْرَسَةِ خَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ». هم غایت وقوع فعل (= تعلیل تحصیلی)؛ مانند: «ضَرْبُهُ تَأْدِيبًا» (= لِلتَّادِيبِ)؛ به عبارت دیگر، معادل مفعول‌له عربی در فارسی هم می‌تواند قید علت باشد (مثال ۱) و هم می‌تواند قید غایت باشد (مثال ۲).

۵- اسلوب دیگری برای بیان علت غایی (تحصیلی) در زبان عربی، کاربرد «کئی» ناصبه است. این حروف بر سر فعل مضارع می‌آید و ضمن اینکه آن را منصوب می‌کند، فعل مضارع را علت ماقبل قرار می‌دهد؛ مثال: «أَسَلَّمْتُ كَيْ أَدْخُلَ الْجَنَّةَ: اسلام آوردم تا داخل در بهشت شوم». همچنین، حرف جرّ «حتی»، چنانچه بر سر مضارع منصوب به «آن» مقدر بیاید، یکی از معانی آن، تعلیل تحصیلی معادل قید غایت در فارسی خواهد بود؛ مثال: «أَسَلَّمْتُ حَتَّى أَدْخُلَ الْجَنَّةَ». «أَدْخُلَ» مضارع منصوب به «آن» مضمر و در تأویل مصدر، محلاً مجرور به «حتی».

خلاصه این مبحث اینکه تعلیل حصولی زبان عربی در زبان فارسی، معادل جمله‌ای است که مؤول به مصدر می‌شود و نقش قید علت را در جمله پایه ایفا می‌کند. در ترجمه به فارسی نیز با حروف وابسته‌سازی مثل «زیرا، چون که، به دلیل اینکه و...» و هر حرف پیوندسازی که افاده تعلیل می‌کند، به کار می‌رود. تعلیل تحصیلی زبان عربی در زبان فارسی، معادل جمله‌ای است که مؤول به مصدر شده، نقش قید غایت را در جمله پایه ایفا می‌کند و در ترجمه، با حروف وابسته‌سازی مثل «تا، به منظور اینکه، به خاطر اینکه و...» و حروفی که افاده غایت می‌کند، بیان می‌شود.

۸-۳. جمله تابع اسم پرداز (= بند موصولی)

چنانچه در جمله مرکب، جمله پیرو اطلاعاتی را درباره عنصری از عناصر جمله پایه بدهد، به آن «بند موصولی» گفته می‌شود. بند موصولی دو حالت دارد: یکی اینکه نقش صفت را برای عنصری از عناصر پایه ایفا می‌کند. در چنین حالتی، جمله پیرو پس از «یا»ی تعریف و «که» موصول می‌آید و به آن «بند موصولی توصیفی» گفته می‌شود؛ مثال: «مردی که می‌خندید، آمد» (= مرد خندان آمد). معادل این اسلوب در زبان عربی، جمله یا

شبه جمله‌ای است که پس از اسم نکره واقع می‌شود؛ مثال: ﴿بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ﴾: این از آن است که ایشان قومی بی‌تمیزند ﴿(الحشر/۱۳)﴾. در این آیه شریفه، جمله «لَا يَفْقَهُونَ» صفت برای «قَوْمٌ» محلاً مرفوع است.

در حالت دوم، جمله پیرو، توضیحی برای اسم معرفه است که در جمله پایه واقع است و معمولاً بین آن اسم معرفه و بند موصولی که بر سر آن «که» واقع شده است، درنگ یا ویرگول قرار می‌گیرد و به آن، «بند موصولی توضیحی» گفته می‌شود؛ مثال: «استاد ما، که تألیفات فراوانی دارد، کتاب تازه‌اش را منتشر ساخت».

معادل بند موصولی توضیحی در زبان عربی، اسم موصول خاص (الذی، الّتی و...) است که پس از اسم معرفه واقع می‌شود. با این تفاوت که اسم موصول، صفت برای اسم معرفه واقع می‌شود و جمله پس از آن‌ها، صله است که محلی از اعراب ندارد؛ مثال: ﴿يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ﴾: ای بنی اسرائیل! آن نعمتم را که بر شما ارزانی داشتم، یاد کنید ﴿(البقره/۱۲۲)﴾. در این آیه، «الّتی» اسم موصول خاص و نعت برای «نعمتی»، منصوب به تبعیت محلاً، جمله «أنعمت...» صله و محلی از اعراب ندارد.

از این بحث، این نتیجه حاصل می‌شود که در زبان عربی، جمله یا شبه جمله‌ای که پس از اسم نکره بیاید و نقش وصف را ایفا کند، در ترجمه به فارسی، مطابق با بند موصولی توصیفی در زبان فارسی است و برای موصول «که» معادلی در جمله عربی نیست و اسامی موصول خاص، در صورتی که برای اسم معرفه قبلش صفت باشد، به همراه صله، مطابق با بند موصولی توضیحی ترجمه می‌شود و اسامی موصولی «الذی و...» معادل موصول «که» در زبان فارسی است.

۹-۳. جمله پیرو وصفی

همان گونه که توضیح داده شد، جمله پیرو در ساختمان جمله مرکب پس از اعمال گشتار به صورت مصدر، اسم مصدر یا صفت و... به بخشی از جمله پایه تبدیل می‌شود و بنا به مقتضیات، در جمله پایه عهده‌دار نقشی می‌گردد. حال اگر در جمله پایه ضمائر مبهمی،

مثل «کسی که» و یا «چیزی که» وجود داشته باشد، جملهٔ پیرو مؤول به صفت شده، جانشین ضمیر مذکور می‌شود؛ به عبارت دیگر، تأویل به صفت بدلی می‌شود. چنان که می‌دانیم، هر وقت وصف جانشین موصوف گردد، حالت موصوف را پیدا می‌کند و بدین ترتیب، می‌تواند حالات مختلف اسم، اعم از نهادی، مسندی، مفعولی و... را داشته باشد. چون در این فقره، جملهٔ مؤول، جانشین ضمائر مذکور می‌شود، بدیهی است هر نقشی که آن ضمائر بر عهده داشته باشند، پس از اعمال حذف ضمیر، جملهٔ پیرو مؤول، آن نقش را بر عهده می‌گیرد؛ مثال:

- «او کسی است که در امانت، خیانت می‌کند» (= او خیانت‌کننده در امانت است).

مسند

مسند

- «کسانی که درس می‌خوانند، دوست دارند نتیجهٔ خوبی بگیرند» (= درس‌خوانندگان

نهاد

نهاد

دوست دارند...).

اسلوب بیان جملهٔ پیرو وصفی مزبور، در زبان عربی بدین گونه است که به جای ضمائر مذکور، اسم موصول عام (مَنْ، مَا) یا موصول خاص (الَّذِي، الَّتِي و...) به کار می‌رود، با این تفاوت که در ساختمان زبان فارسی، این جملهٔ پیرو است که پس از تأویل، در جملهٔ برگردان، جزئی از ارکان جملهٔ پایه محسوب می‌شود و نقشی را ایفا می‌کند، اما در نحو عربی، اسامی موصول، خود بنا به مقتضیات جمله، نقش‌هایی را ایفا می‌کنند و جملهٔ پس از اینها، صله است و محلی از اعراب ندارد و جملهٔ صله برای تعیین موصول و توضیح آن به کار می‌رود؛ مثال:

- «أَنْتَ الَّذِي يَأْخُذُ بِيَدِ الْفُقَرَاءِ» (= أَنْتَ آخِذٌ بِيَدِ الْفُقَرَاءِ): (تو کسی هستی که به فقرا

کمک می‌کنی): «الَّذِي» خبر و محلاً مرفوع، جملهٔ بعد صله.

- ﴿مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ﴾: آنچه نزد شماست، به پایان می‌رسد و آنچه نزد

خداوند است، پاینده است ﴿(النحل/۹۶): «ما»: اسم موصول و مبتدا، «عِنْدَكُمْ» ظرف متعلق

به صله، «يَنْفَدُ» خبر ما، و جملهٔ «وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ»، مانند جمله قبل است.

اما چنانچه در جمله پایه، ضمیر مبهمی چون «هر کسی، هر کس، هر چه و...» بیاید، معادل آن در زبان عربی، به جای اسم موصول مذکور، اسماء شرط «مَنْ» و «مَا» به کار می‌رود:

○ مثال ۱: «هر چه دلت می‌خواهد، بگو» (= چیزهای دلخواه را بگو).

- ﴿وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ﴾ و هر خیری که انجام دهید، خداوند آن را می‌داند ﴿(البقره/۱۹۷).﴾

○ مثال ۲: «هر کس کفر ورزد، کفرش به زیان خود اوست» (هر کفرورزنده‌ای، کفرش...).

- ﴿مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ﴾ (الروم/۴۴).

«مَنْ»، مبتدا. «كَفَرَ»، فعل شرط. «فَ»، رابط برای جواب شرط. «عَلَيْهِ»، خبر مقدم. «كُفْرُهُ»، مبتدای مؤخر. جمله، محلاً مجزوم، جواب شرط. فعل شرط و جوابش، خبر «مَنْ» (ر.ک؛ الدرریش، ۱۴۱۵ق.، ج ۷: ۵۰۹).

خلاصه بحث این است که در زبان عربی، موصولاتی چون «مَنْ»، «مَا»، «الَّذِي» و... بنا به شرایط جمله، نقش‌هایی چون «فاعل، مفعول، مبتدا، خبر و...» دارد، برابر ترجمه آن به زبان فارسی جمله‌های مرکبی است که در جمله پایه، ضمائر مبهمی چون «کسی که، چیزی که و...» می‌آید و مرجع این ضمائر، همان جمله پیرو مؤول است، ولی اگر «مَنْ» و «مَا» در مقام اسم شرط باشد، برابر ترجمه آن به فارسی، به جای «کسی که، چیزی که و...» و «هر کسی که، هر چیزی که و...» می‌آید.

۳-۱۰. جمله پیرو غیر موصولی

پیروهایی که در کنار جمله‌های پایه، قبل یا بعد از آن می‌آیند و پس از برگردانده شدن به صورت مصدر یا اسم، به بخشی از بخش‌های اصلی جمله پایه تبدیل می‌شوند و یکی از نقش‌های اصلی را بر عهده می‌گیرند (ر.ک؛ ارژنگ، ۱۳۸۱: ۲۰۴). در ادامه، به نقش‌های

نهادی، مفعولی و متمم (اجباری و اختیاری) جمله‌های پیرو غیرموصولی و معادل جملات عربی آن‌ها می‌پردازیم.

۳-۱۰-۱. جمله پیرو غیرموصولی در نقش نهاد

در جمله مرکب، جمله پیرو غیرموصولی، پس از تأویل به گروه اسمی یا مصدر، نقش نهاد جمله برگردان را ایفا می‌کند:

○ مثال ۱: «حیف است که درس نخوانی» (= درس نخواندن تو، حیف است).

○ مثال ۲:

«از دست و زبان که برآید کز عهده شکرش بدر آید»
(سعدی شیرازی، ۱۳۶۶: ۴).

(= از عهده شکرش به در آمدن، از دست و زبان که برآید؟).

«البته پیرو جمله که با فعل داشتن و ندرتاً با فعل خواستن و امثال آن ساخته می‌شوند و احتمال، لزوم، تصدیق، تکذیب و نگرش را می‌رسانند، پیروشان می‌تواند نهاد آن‌ها باشد» (ارژنگ، ۱۳۸۱: ۱۹۹):

○ مثال ۱: «ممکن است که فریدون برگردد» (= برگشتن فریدون، ممکن است).

معادل و اسلوب چنین ساختاری در زبان عربی، فعل مضارع منصوب به «أن» ناصبه است و جمله مؤول، هم در نقش فاعل و هم در نقش مبتدا می‌آید:

– ﴿أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ: آيا مؤمنان را هنگام آن نرسیده است که دل‌هایشان به یاد خداوند و آنچه از حق که نازل شده، خشوع یابد﴾ (الحديد/ ۱۶). در این آیه شریفه، «أَنْ تَخْشَعَ» مؤول به مصدر و فاعل برای فعل «يَأْنِ» است.

– ﴿أَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ﴾ (البقره/ ۱۸۴): (= صِيَامُكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ).

مبتدا

۲-۱۰-۳. جملهٔ پیرو غیرموصولی در نقش مفعول

معمولاً در زبان فارسی، جملهٔ پیرو پس از فعل‌هایی نظیر «دانستن، شنیدن، دیدن، فهمیدن، دریافتن و خواستن» مؤول به مصدر می‌شود و نقش مفعول را ایفا می‌کند؛ مثال: «می‌دانستم که برمی‌گردد» (= برگشتن او را می‌دانستم). چنین اسلوبی در زبان عربی، به دو شکل بیان می‌شود: یکی فعل مضارع منصوب به «أن» و دیگری جملهٔ اسمیهٔ مصدر به «أن»؛ مثال:

﴿أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ﴾ - آیا دوست ندارید که خداوند از شما درگذرد؟
(النور/۲۲).

در این آیه، «یغفر»، فعل مضارع منصوب و مفعول محلاً منصوب برای فعل «تُحِبُّونَ» است.
﴿وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ﴾ - و بدانند که خداوند بر حق آشکار است
(النور/۲۵).

در این آیه، «أن» و «ما» فی حیزها سد مسد مفعول «یعلمون» است.

۳-۱۰-۳. جملهٔ پیرو غیرموصولی در نقش متمم اجباری یا اجباری

در جملهٔ مرکب، یکی از کارکردهای جملهٔ پیرو این است که پس از تأویل به مصدر، نقش متمم اجباری یا اختیاری را در جملهٔ پایه ایفا می‌کند؛ مثال:
- «می‌ترسد که برگردد» (= از برگشتن می‌ترسد).
- «رفتم که دوستم را ببینم» (= برای دیدن دوستم رفتم).
معادل آن در زبان عربی، فعل مضارع منصوب به «أن» و مؤول به مصدر و منصوب به نزاع خافض است؛ مثال:

﴿قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ﴾: بگو: من فرمان یافته‌ام که خداوند را - در حالی که دینم را برای او پاک و پیراسته می‌دارم - بپرستم ﴿(الزمر/۱۱)﴾؛ یعنی: «أُمِرْتُ بِعِبَادَةِ اللَّهِ».

در این آیه، «أعبد»، فعل مضارع، منصوب به «أن» و مؤول به مصدر و منصوب به نزع خافض است.

- ﴿قَالَ مَا مَنَّكَ إِلَّا تَسْجُدًا﴾ فرمود: چون ترا امر به سجده کردم، چه چیز ترا بازداشت که سجده نکردی؟ ﴿(الأعراف/۱۲).

در این آیه نیز «أن» و مابعدش، مؤول به مصدر و منصوب به نزع خافض است (= ما مَنَّكَ مِنَ السُّجُود).

نتیجه‌گیری

در زبان فارسی، جمله مرکب دست کم از دو جمله پایه و پیرو تشکیل می‌شود و جمله پیرو با پیوندسازهایی مانند «تا، که، چون، زیرا، اگر، مادامی که، وقتی که، چون که، در حالی که، به دلیل اینکه، کسی که، چیزی که و...» می‌آید و پس از اعمال گشتار، به سازه‌ای از سازه‌های جمله پایه بدل می‌شود و بنا به مقتضیات جمله، نقشی را ایفا می‌کند. چنین ساختاری همسان و معادلی در زبان عربی دارد، با این تفاوت که معادل آن در زبان عربی، لزوماً از دو جمله یا بیشتر تشکیل نمی‌شود و حروفی چون شرط و ناصبه یا اسامی موصول، ظروف و اسماء شرط در پیوستگی جمله نقش دارند و برخلاف زبان فارسی که جمله پیرو مؤول می‌شود و نقشی را ایفا می‌کند، گاهی جملات در زبان عربی به دلایل نحوی محلی از اعراب ندارند.

منابع و مأخذ

قرآن کریم.

ابن‌الرسول، سید محمدرضا و سمیه کاظمی نجف‌آبادی. (۱۳۹۱). «تعلیل در معانی حروف

جرّ عربی و حروف اضافه فارسی». *فنون ادبی*. د ۴. ش ۱. صص ۲۷-۴۶.

_____ (۱۳۹۰). «انتهای غایت» در معانی

حروف جرّ عربی و حروف اضافه فارسی». *شعر پژوهی*. س ۳. ش ۳. صص ۱-۲۶.

- ارژنگ، غلامرضا. (۱۳۸۱). *دستور زبان فارسی امروز*. ج ۳. تهران: قطره.
- حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد. (۱۳۷۲). *دیوان*. به کوشش خلیل خطیب رهبر. ج ۱۱. تهران: صفی‌علیشاه.
- حسینی، سید علی. (۱۳۸۹). *ترجمه و شرح معنی‌الادیب*. ج ۴. چ ۲. قم: دارالعلم.
- خطیب رهبر، خلیل. (۱۳۷۲). *دستور زبان فارسی، کتاب حروف اضافه و ربط*. چ ۳. تهران: مهتاب.
- الدرویش، محیی‌الدین. (۱۴۱۵ق.). *اعراب القرآن الکریم و بیانہ*. ۱۰ ج. چ ۴. دمشق: دار ابن کثیر.
- رادمنش، سید محمد. (۱۳۹۰). *حروف معانی با شواهد قرآنی*. چ ۱. تهران: جهان‌بخش.
- سعدی، مصلح‌الدین. (۱۳۶۶). *گلستان*. به کوشش خلیل خطیب رهبر. چ ۴. تهران: صفی‌علیشاه.
- _____ (۱۳۸۹). *بوستان سعدی*. تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی. چ ۱۰. تهران: خوارزمی.
- شرتونی، رشید. (۱۳۸۹). *مبادی العربیة*. ترجمه و شرح سیدعلی حسینی. ج ۴ (قسمت نحو). چ ۱۷. قم: دارالعلم.
- فرشیدورد، خسرو. (۱۳۸۴). *دستور مفصل امروز*. چ ۲. تهران: سخن.
- قراخانی، بتول. (۱۳۸۷). «بررسی تطبیقی تعجب در دستور زبان فارسی و عربی». *نامه پارسی*. ش ۴۶ و ۴۷. صص ۱۳۴-۱۵۹.
- القینی، مکی‌بن ابی‌طالب. (۱۳۶۲). *مشکل اعراب القرآن*. ج ۲. تحقیق یاسین محمد السواس. مقدمه و شرح علیرضا میرزا محمد. تهران: نور.
- کاظمی نجف‌آبادی، سمیه، سید محمدرضا ابن‌الرسول و منصوره زرکوب. (۱۳۹۵). «حرف شرط "اگر" در دستور زبان فارسی و معادل‌های آن در زبان عربی». *فنون ادبی*. س ۸. ش ۱. صص ۲۷-۴۲.

محسنی‌نیا، ناصر و آرزو پوریزدان‌پناه کرمانی. (۱۳۸۹). «بدل و عطف بیان در فارسی و عربی از زاویه دستور تطبیقی». *مطالعات زبانی بلاغی*. س ۱. ش ۱. صص ۹۷-۱۱۴.

مهیار، محمد. (۱۳۷۶). *فرهنگ دستوری*. تهران: میترا.

نجفی، سیدرضا. (۱۳۸۶). «تأملی در انواع جمله در زبان عربی». *فصلنامه تخصصی ادبیات فارسی (دانشگاه آزاد مشهد)*. ش ۱۵ و ۱۶. صص ۱۲۴-۱۴۴.